

کندو کاو در مصاحبه تلویزیون پارس

و آقای سرهنگ صبوری

(قسمت آخر)

افسر ارتش آمریکا - ارگان مبارزه

امیر فیض- حقوقدان

چنانکه رسم است در ابتدای مصاحبه، مصاحبه شونده بوسیله مصاحبه کننده معرفی و در این معرفی است که سنگ بنای احترام و شخصیت مصاحبه شونده گذاشته میشود و در عبارت دیگر معرفی و شخصیت سازی از مصاحبه شونده زمینه ای است مساعد که اظهارات مصاحبه شونده را در جریان باور و قبول بینندگان مصاحبه قرار میدهد.

آنطور که آقای مسعود صدر (مصاحبه کننده برنامه) اظهار داشتند در هفته قبل از مصاحبه به اطلاع بینندگان برنامه خودشان رسانده اند که یکی از شخصیت های نظامی و برجسته کشورمان در برنامه مصاحبه هفته آینده شرکت خواهند داشت، بالطبع بینندگان برنامه مترصد بودند که بایک مارشال دوگلی که قصد نجات ایران را دارد مواجه شوند ولی معرفی آقای سرهنگ صبوری یزدی بوسیله آقای مسعود صدر و اشتغالات کنونی ایشان که خدمت در ارتش آمریکاست نمیدانم چگونه با انتظار بینندگان برنامه مواجه شد، ولی مرا بیاد مقاله آقای قاضی سعید در صبح ایران انداخت که نوشت «ایران سهم آمریکاست و کلید نجات ایران هم دست آمریکاست».

در معرفی آقای سرهنگ صبوری بوسیله آقای مسعود صدر آنقدر بی احتیاطی شد که رعایت احوال و اعتبار سرهنگ صبوری بکل فراموش گردید، در حدی که بیننده و شنونده برنامه احساس میکرد که بایک افسر آمریکایی که نامش صبوری است مصاحبه انجام میشود، و مصاحبه شونده یک شخصیت ممتاز و برجسته ارتش آمریکاست که در ضمن متخصص عکسهای هوایی هم هست و در ارتش شاهنشاهی هم سابقه خدمت دارد.

بنده نفهمیدم ولی مسلماً آقای صدر میفهمند که در معرفی یک سرهنگ سابقاً وابسته به ارتش شاهنشاهی در رابطه با مبارزه علیه جمهوری اسلامی آیا خدمات آن سرهنگ به ایران و مبارزه علیه جمهوری اسلامی مهم است و یا سمت فعلی او در ارتش آمریکا و تخصص او در عکسهای هوایی؟

شاید بتوان گفت، نظریه اینکه قلیلی از ایرانیان دخالت و حتی حمله نظامی آمریکا به ایران را ضروری میدانند و بقول آقای قاضی سعید «کلید نجات ایران در دست آمریکاست» آقای صدر هم چنان پته ای از سرهنگ به آب داد که مورد تحویل کسانی قرار گیرد که خواستار اقدامات نظامی آمریکا علیه ایران هستند که بالطبع به عقیده آنها، افسران آمریکایی ایرانی تبار در فرماندهی عملیات علیه ایران نسبت به افسران آمریکایی ارجحیت دارند.

والا قابل قبول نیست که ایشان یعنی آقای مسعود صدر نداند که معرفی سرهنگ در مقام یک نظامی آمریکایی که به وفاداری به آمریکا سوگند یاد کرده سلب حیثیت از صبوری و مرگ سیاسی اوست، و این چنین معرفی گویای آن است که اگر ذره ای از میهن پرستی و سایه ای از وفاداری به ایران و شاه در او بود در زیر چتر معرفی، لوٹ و مدفون شد، چنانکه این مصاحبه فقط یک لباس افسری ارتش آمریکا رابه تن سرهنگ صبوری کم داشت.

بیننده برنامه اگر از خود سوال کند در مبارزه علیه جمهوری اسلامی وقتی منافع آمریکا مطرح است، آیا میشود از وجود یک افسر ایرانی الاصل که دهها سال است در خدمت ارتش آمریکاست و سوگند وفاداری به آن کشور یاد کرده و چه بسا که تابعیت آن کشور را هم قبول کرده استفاده کرد؟

البته برای ایرانیان اصیل غیر قابل قبول است ولی متأسفانه مورد عمل آمریکاهست، چنانکه آمریکا در حمله به عراق از احمد چلی در لباس یک افسر آمریکایی استفاده کرد، آیا حقیقتاً معرفی سرهنگ صبوری یزدی به کیفیتی که آقای

صدر مفتخر! به انجام آن شدند به اعتبارعلاقه وتوصیه سرهنگ صبوری بوده است؟ نمیدانم ولی میدانم که ملاحظات معمول در مصاحبه اجازه نمیدهد که مصاحبه کننده خودسرانه به سوابق خدمت افراد آنهم سوابقی که بهرحال مغایر منویات یک مبارزه میهنی وباعث سلب حیثیت واعتبارملی مصاحبه شونده است، دست بزنند.^۱

تاسف اینجاست که نه تنها سکوت سرهنگ صبوری بلکه دلشادی او از این معرفی لجنی، چیزی نبود که از وجنات سرهنگ خوانده نشود.

بهرحال، همان سابقه وابستگی به ارتش شاهنشاهی ایران وسوابقی که ازایشان دردست است (منهای وابستگی و خدمت در ارتش آمریکا) به ایرانیان، این حق رامیدهد که آقای سرهنگ را به آنچه در این مصاحبه برایشان رفته متوجه ساخته واین بیت برایشان زمزمه شود.

چون بهرمیلی که دل خواهی سپرد ازتو چیزی درنهان خواهند برد

سوال برای رفع ابهام

در معرفی آقای سرهنگ محمود صبوری یزدی گفته شد که ایشان با بختیار در خارج از کشور همکاری داشته است این ابهام وجود دارد:

۱- آیا از نظر آقای سرهنگ صبوری همکاری بابختیار در خارج از کشور یافاداری به شاه وسלטنت مغایرت نداشته است؟

۲- آیا وابستگی بختیار به عراق وحمايت از عراق در حمله به ایران با سوگند سربازی وعرق و شرافت میهن پرستی متضاد نبوده است؟

ارگان مبارزه

بخش عمده از این مصاحبه صرف موضوع مبارزه وراه پیروزی شده است، در رابطه با این موضوع مهم، آقای سرهنگ، متکلم بودند وعقیده داشتند که علت رکود مبارزه درسی سال گذشته نداشتن «ارگان» بوده است.

حاشیه - بنده حاج واج شده ام، «ارگان» که به معنای نشریه ای است که افکار سیاسی واعتقادی یک گروه سیاسی را معرفی میکند چگونه ادعا شده که در این سی سال وجود نداشته است وعجیب ترینکه آقای صدر که تحمل یک کلمه حرف دیر آشنای با نظر خودشان راندارند چگونه در مورد ادعای عدم وجود ارگان در مبارزه سکوت را ترجیح دادند، نمیدانم شاید هم مصداق این باشد که «بگذار تا بیفتد وبیند سزای خویش» آخر برخی از تجلیل ها وتعریف ها بی هدف نیست. (پایان حاشیه)

در ادامه فرمایشات آقای سرهنگ متوجه شدم که مقصود ایشان از «ارگان»، دستگاه رهبری است، اگر بیماری اختراع لغت به ایشان هم سرایت نکرده باشد، بعرض ایشان میرسانم که بین رهبری وارگان بسیار تفاوت است چنانکه در معرفی روزنامه ها انحصارا از واژه ارگان یعنی معرف عقیده حزب ویا گروهی که روزنامه وابسته به آنهاست استفاده میشود. ارگان، اسم است ورهبری صفت فاعلی ست، رهبری یعنی کسی که افراد رادر جهت عقیده ای که ارگان معرفی وتفسیر میکند رهبری مینماید.

فشرده هیجانات سرهنگ

مختصرو فشرده هیجانات سرهنگ بر این نکته متمرکز بود که بایستی «ارگانی» تشکیل شود واز چنان نفوذ معنوی و روانی برخوردار باشد که ایران دوستان بدون چون وچرا آنرا پذیرا باشند وچون دارای نفوذ معنوی است مبارزان را منسجم میکند وسازمان دهی میکند ونیازهای مبارزه راتأمین میکند وو...

^۱ - آقای مسعود صدر، به زیاده گوئی و زیاده خواهی مشهور است، در همه برنامه ها وحتا در گفتگویی که در گذشته با علیاحضرت داشته است، بجای پرسش از جمله هایی بسیار بلند تشریحی و بی سروته استفاده کرده و همواره بدون رعایت نزاکت و ادب در میان سخن گوینده وارد شده اظهار نظر های بی ربط و نا همگونی می کند. ح-ک

اگر کار درست انجام شود با سابقه مشخص شروع بشود این اشکالات رفع خواهد شد ما ۴۰ یا ۵۰ نفر که نمیخواهیم کافی است ۵ یا ۷ یا ۹ نفر داشته باشیم باتجربه و باتفوذ.....

به دنبال سراب بحای آب

هنگامیکه آقای سرهنگ شروع به ارایه طریق کردند ذوق وافر درخودم احساس کردم که اکنون با راه حلی که تاکنون سابقه نداشته است روبرو میشوم و از آنجا که سرهنگ بهرحال موقعیتی هم در ارتش آمریکا دارد که ممکن است ژنرال و یا سرهنگ و یایک کارمند جزء باشند ممکن است به مسائلی آگاهی داشته باشند که ما از آنها غافلیم.

ولی هنگامیکه بیان موضوع و ارائه طریق فرمودند حیفم آمد از آن ذوق و شعفی که برای شنیدن آن صرف کردم چرا که در کنار آب بودن و بدنبال سراب دویدن است.

لُب و فشرده راه نجات ایران از نظرایشان تشکیل یک «ارگان» حداقل ۵ نفره یا ۹ نفره از افرادی است که دارای سرمایه و نیروی معنوی و روانی! باشند.

تصور میکنم گرفتاری ایشان عدم شناخت نیروی معنوی است که خیال میکنند که هرکس که تحصیلاتی داشت و یثروتمند بود و یاسابقه خدمت در ارتش آمریکا را داشت دارای نیروی معنوی است.

لذا اگر حداقل از ۵ نفر از چنان اشخاصی ارگانی تشکیل شود همه ایرانیان بدون چون و چرا از آن تبعیت خواهند کرد خاصه که صحبت از نیروی روانی هم کرده و آنرا در کنار نیروی معنوی گذاشته اند، که بنده نفهمیدم نیروی روانی دیگر کدام است.

به استحضار ایشان میرساندبا آنکه در همین مصاحبه مدعی شده اند که ظرف سی سال گذشته دامن به فکرایران و نجات آن بوده ام، در مقابل این سوال که چگونه نمیدانند که صدها سازمان و بقول ایشان ارگان که ظرف سی سال گذشته در خارج از ایران تشکیل شده تلاش جدی داشته اند که موسسین آن از شخصیتهای خوشنام و مورد احترام مردم باشند، بطور قطع میتوان ادعا کرد که رعایت اصل مزبور در تمام فعالیت های علیه جمهوری اسلامی وجود داشته است که ذکر موارد آن بنظر لازم نیست، ولی دیدیم که مانند برف در کویر بی اعتمادی ایرانیان آب شد، چرا زیرا فاقد نیروی معنوی و مشروعیت ذاتی بودند.

مشروعیت اعتقاد قلبی سالم و طبیعی است که بواسطه آن مردم تبعیت خودشان را از رهبر احساس ملی و دینی

میکنند. مشروعیت به معنای حقانیت است که در مقابل آن غصب قرار دارد مشروعیت با زمان و ملات باورهای

دینی و فرهنگی و ملی و تاریخی ساخته میشود.

سنائی یک دوبیتی دارد که نقش زمان را نشان میدهد

روزها باید که تایک مشت پشم از پشت میش زاهدی را خرقه گردد یا حماری رارسن

سالها باید که تایک سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

اینطوری نیست که بتوان به افراد مشروعیت داد و یا گرفت.

اعلیحضرت هم در رابطه با مشروعیت و پهنه گسترده آن بیانی دارند که میتواند به استحکام مراتب این تحریر بیفزاید:

«من عقیده دارم این جمعیت عظیم با چیزهائی پیوند دارد که از آنجمله است تاریخ ایران، سنت های ایران و بسیاری چیزها که در سینه پادشاهی ایران بازتاب دارد برای یک ملت اینها مهم است»

(مصاحبه با رادیو فرانسه سال ۱۳۷۷)

از نظر حقوقی میتوان گفت که در دنیای امروز مشروعیت یعنی قانونی بودن و طبق قانون عمل کردن است.

منشاء مشروعیت درجوامع گوناگون تاحدودی متفاوت است، چون مشروعیت رشد کرده و بافته شده در فرهنگ و آداب و سنن ملت‌هاست، و فرهنگ ملت‌ها هم مشابه نیستند، لذا منشاء مشروعیت که تولید کننده نیروی معنوی است نیز تاحدودی متفاوت می‌باشد.

مشروعیت در فرهنگ ایرانی و حتی اسلامی انتقال یافته ازسوی خداوند به کسی است که خدا می‌خواهد.

یکی از محققین ایرانی در تفسیری بر مثنوی مولوی نوشته است:

«در دنیا دو گروه خود را بعنوان رهبر مردم میدانند گروه اول رهبران طبیعی هستند، مانند پیامبران و پادشاهان که با عنوان اولی الامر شناخته میشوند (آیه قرآن) گروه دوم پشمینه پوشان هستند، که خود را ریاضت کش مینامند (در تطبیق مورد بامسائل سیاسی، همان رهبرانی هستند که در ظاهر خود را طرفدار دموکراسی و حقوق مردم معرفی میکنند) ولی بزودی رسوا میشوند زیرا مردام آنها را تحویل نخواهند گرفت»

بهتر است برای اطمینان آقای سرهنگ صبوری به گزارشی که مرکز مطالعات بین المللی ماساچوست وابسته به آمریکا، کشور دوم سرهنگ، استناد شود که شاید جای قبول یابد.

«اصول اعتقادی ملت ایران بر دو پایه کاملاً مشخص استوار است یکی سنت کهن پادشاهی و دیگری مذهب تشیع است. مظهر شاهنشاهی ایران شخص پادشاه و مظهر اسلام تشیع، مجتهد اعظم وقت است و شخص و یانیروی سومی در جامعه ایران وجود ندارد» (اسناد سفارت آمریکا)

آقای ماکس که او هم آمریکایی و هموطن سرهنگ است نوشته است:

«رهبری در ایران در زمینه های مشروعیتی بوجود می‌آید و اگر کسی مشروعیت از سنت پادشاهی نداشته باشد

باید از مشروعیت دینی کمک بگیرد والا موفق نخواهد شد»

ادوارد براون نوشته است:

«در هیچ ملتی مانند مردم ایران از زمان ساسانیان، اصلی که بموجب آن حق آسمانی برای پادشاه قائل بوده اند پیروان راسخ العقیده تر از ایرانیان نداشته است»

مشروعیت در فرهنگ و سنت ایرانی تولید کننده نیروی معنوی است که آن نیرو سبب اطاعت و فداکاری و مهر و محبت میشود.

سر ماهه واست ملی در شورای ملی

مصاحبه، نیم نگاهی هم به منشور شورای ملی داشت خوشبختانه آقای سرهنگ صبوری از این برداشت غافل نبود که ماده ۱۱ منشور تمامیت ارضی ایران را هدف گرفته است ولی حیرت آور بود که اعتبار خاصی به منشور بمناسبت مشارکت و امضای اعلیحضرت و علیاحضرت و همسر اعلیحضرت، قائل شدند، چرا که اقدام و یابیشنهادهای که مغایر با تمامیت ارضی و استقلال کشور باشد فاقد اعتبار و مشروعیت است، و این فقدان بزرگ و اساسی با امضای افراد تاجه رسد کسانی که خودشان را در موقعیت شهروندی و افراد عادی قراردادده اند ترمیم پذیر نیست، و ایجاد حقانیت و مشروعیت و اصالت نمی‌کند.

و ثوق الدوله هم با داشتن فرمان نخست وزیری از احمدشاه قرارداد ۱۹۱۹ را امضا کرد آیا آن قرارداد توانست قرارداد بشود؟

آقای سرهنگ، امضای منشور از طرف اعلیحضرت و علیاحضرت را یک سرمایه گذاری بزرگ و استثنائی که باید از آن در مسیر منشور درست استفاده کرد عنوان کردند، تصور میکنم که یادشان نباشد که تاکنون سه منشور و یا

قطعه نامه امضای اعلیحضرت و علیاحضرت را بعنوان افراد عادی داشته و در جریان کار، آن منشورها باطله و آن امضاها عاطله شده است؛ یکی قطعه نامه ۶۰ میلیون دات کام، و دوم قطعه نامه ۹۱ و سوم همین منشور کذا و کذا.^۲

سرمایه ملی که همان اعتبار ملی است، ناشی از جریان هویت ملی است که شاخص و دارنده آن شخص شاه است نه هیچ شهروند عادی و غیره و حقوق شاه هم در مشروطیت و قانون اساسی امضا کردن این چنین قطعه نامه ها نیست، بنابراین ذره ای از اعتبار ملی سلطنت متوجه منشور مزبور نیست.

امیدوارم آقای سرهنگ با این عقیده همراه باشند، در حالیکه ایشان منشور را تائید نمیکنند، که شاید اینطور باشد، حق نیست که با برداشت نادرست از امضاها بنحوی به منشور اصالت و اعتبار دهند، اینها متعارض است.

واما بعد - مخاطب آقای سرهنگ صبوری است

حضرت عالی حدود ۱۰ سال قبل سازمانی را سر پرستی میکردید که بگفته هایی سه هزار عضو داشت.

طبق جدولی که مرسوم است اگر هر عضوی در سال تنها دو نفر رایه عضویت سازمان در آورد ظرف ۱۰ سال تعداد اعضای سازمان به ۱،۹۰۰،۰۰۰ نفر میرسد، در حالیکه در همین مصاحبه اعلام کردید که یک نفر هستی و از آقای صدر خواستی که نفردوم باشد چرا این ورشکستگی و رسوائی؟

برای اینکه حضرتعالی به تعلق انحصاری نیروی معنوی به شاه قائل نیستید و از تاثیر این نیروی لایزال در مبارزه آگاه نمیشاید، و اگر بودید از شاه بنام یک فرد افتاده و بدور از مقام سلطنت یاد نمیکردید.

دو و یاسه باری از واژه «آست Asset» و سرمایه شاهزاده استفاده کردید، که یقینم شد از تفاوت بین نیروی معنوی و سرمایه اکتسابی که ناشی از ثروت و تحصیلات و امثال آنهاست غافلید.

اعتبار و نیروی معنوی از مخزن سلطنت و به موهبت الهی به شاه و سپس ولیعهد منتقل میشود نه عموم فرزندان شاه، و یا بستگان شاه. بنابراین سرمایه و آستی که شما برای بقول خودتان شاهزاده میشناسید و به آن ارج میدید سرمایه اکتسابی است، نه نیروی معنوی، که سرمایه اکتسابی در کار مبارزه، اعتباری نمایشی و تاحدودی غیر قابل استفاده است.

حضرتعالی در همین مصاحبه برای ارگان مبارزه مورد نظرتان به ۵ نفر که واجد نیروی معنوی باشند متوسل شدید و آقای دکتر اسد همایون را هم یکی از کسانی معرفی و نام بردید که واجد صلاحیت است، خوب یکی هم آقای صدر و خود شما هم چون هم نظامی هستید و هم متخصص عکسهای هوایی و هم سابقه خدمت در ارتش آمریکا و ایران را دارید نفر سوم، و انتخاب دو نفر دیگر از بین سه میلیون ایرانی خارج از کشور کار مهمی نیست که حضرتعالی سی سال است دست بعضا راه میروید و امر نجات ایران و پایان دادن بختی که روی ایران و ملت ایران افتاده است بایک همت مختصر که انتخاب دو نفر است به سامان نمیرسانید و بگفته خودتان سی سال است که دائم به فکر ایران هستید.^۳

این درست و قابل قبول نیست که انسان درد را تشخیص بدهد و نسخه آنرا هم بنویسد و دواي درد را هم بتواند با قبول زحمت انتخاب دو نفر از بین میلیون ها انسان آماده، فراهم کند ولی معهذاً بجای اینکه بجنب و بوظیفه انسانیش عمل کند سی سال به فکر مریض باشد.

آقا جان لطفاً بجنبید! و با فراهم آمدن آن ۵ نفر قاضیه ایران را بکنید!

^۲ - دیگران در برنامه های تلویزیونی خود بدون اشاره به نا مطلوب و ناگوار بودن اصل تشکیل شورای به اصطلاح ملی، اشاره داشته و مدعی شده اند که اگر ماده یازده (۱۱) منشور به امور اداری در سطح استان و شهرستان اشاره میکرد و یا آنطور که ما میگوییم با نظر ما تنظیم میشد قابل پذیرش بود. این پارادوکس گویی نشان از خودمحوری و عدم توجه به خطر اساسی تشکیل شورای مورد نظر آمریکا است. در هر صورتش غیر ملی و خطر تجزیه و حمله نظامی به ایران را تشدید می کند. ح-ک

^۳ - البته تا آنجا که آگاهی ها در دست است، آقای دکتر اسد همایون همواره خود را از هر نوع تشکل، یا سازمان و دسته بندی و کنگره و کنفرانس و کنگره ای بدون نگاه داشته اند. این یاد آوری هم بدون هماهنگی با آقای دکتر ا. همایون عنوان شده است. ح-ک

مباحث اساسی مصلحت ایران و ایرانی صحبت میکنیم

آقای مسعود صدر در این برنامه مدعی شدند که «بر اساس مصلحت ایران و ایرانی صحبت میکنیم»

اگر این قاعده درست باشد که هر کس حق داشته باشد خود را صالح برای تشخیص مصلحت ایران و ایرانی بداند آیا جامعه ممکن است در مسیر یک مصلحت و حتی چند مصلحت درست قرار گیرد؟ و یا جامعه زیر باران سیل آسای مصلحت های ضدو نقیض قرار خواهد گرفت؟ مسلماً، زیرا مصلحت امرنسی است و تداخل نظرات، مانع حرکت و استواری مصلحت واقعی جامعه است، چنانکه عده ای میخواهند آمریکا به ایران حمله نظامی کند و عده ای آنرا بمصلحت ایران نمیدانند.

جوامع بشری برای جلوگیری از تعارض حتمی مصلحت، ضابطه قانون اساسی کشور را پیاده کرده اند و تشخیص

مصلحت را اول بر عهده قانون اساسی و سپس نمایندگان مردم در مجلس میدادند.

دو قانون اساسی

ما ایرانیان در وضع کنونی با دو قانون اساسی روبرو هستیم، یکی قانون اساسی مشروطیت و متمم آن که با سابقه اجرایی و برخاسته از انقلاب مشروطیت و دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی باشکوه آن، و دیگری با اصطلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی که با دستاورد انقلابی شوم و وامانده و ویران کننده ایران و سالب حق حاکمیت مردم و اساساً خلاف قانون اساسی مشروطیت و سنت و فرهنگ ایران و دین اسلام بر ایرانیان تحمیل شده است.

مصلحت، در شاهراه اجرایی قانون اساسی مشروطیت برای مخالفین جمهوری اسلامی، و یا مصلحت در چهارچوب با اصطلاح قانون اساسی جمهوری برای طرفداران حکومت اسلامی، قانونی و منطقی است، و خارج از آن وزن مصلحت را با خود ندارد، و قضیه شامل حقوق ادعائی مراجع تقلید در مذهب شیعه میشود که هر مرجعی بنابر مصلحت فتوا میدهد.

یکی از فلاسفه گفته است:

«هر که سنت را بر خود امیر کند حکمت گوید، و هر که هوی و هوس را امیر کند بدعت گفته است.»

(تا ریخ گزیده ۶۴۷)

در بیان این تحریر یعنی کسانی که از خود مصلحت سازی میکنند بدعت گذارند و طرد آنها از جامعه حق است.

والتلپیم! عقیده دارد؛

وقتی منطق و عقل معرف خصوصیات روحی جامعه ای نباشد، آنوقت است که اشتها و تمایلات و شهوات، جامعه را

(مشروح درسنگر ۳۵۲+۳۳۲)

آلت دست خود قرار میدهد.

یعنی جامعه ای که قانون و منطق نداشت اشتها و شهوات و خودخواهی ها بصورت مصلحت، جامعه را آلت دست خواهد ساخت.

شرافت در حقوق سیاسی

شاید این عقیده حجت باشد که:

کسانی که مصلحت مردم و کشور را بر پایه قانون اساسی جمهوری اسلامی میدانند، از کسانی که نه قائل به تداوم اجرایی مشروعیت قانون اساسی مشروطیت هستند، و نه قانون اساسی جمهوری اسلامی را قبول دارند شرافت بیشتری از نظر حقوق سیاسی دارند.